

## حاتمی‌کیا

چندی پیش در نوشته‌ای که به بهانه گرامی‌داشت منزلت و شان دکتر داریوش شایگان در سپهر روشنفکری و فضای اندیشگی ایران معاصر نوشتم، از دو گانه «انسان شاگرد» و «انسان شاکی» برای توصیف تیپولوژی آدمیان در یک تفسیم‌بندی کلان به روایت خویش بهره بردم.

در دهه هفتاد شمسی، روزگاری که دانشجوی داروسازی بودم، سینمای ابراهیم حاتمی‌کیا را دوست داشتم؛ دو فیلم «از کرخه تا راین» و «آژانس شیشه‌ای» در فهرست فیلم‌های ایرانی محبوب پس از انقلاب دهه هفتاد من‌اند. رفته رفته مشی حاتمی‌کیا تغییر کرد و کشتیان را سیاستی دگر آمد. متأسفانه، چند سالی است حاتمی‌کیا مرامی طلب‌کارانه و تهاجمی اختیار کرده، هم به سینماگران بزرگی چون کیارستمی حمله می‌کند، هم از عالم و آدم و زمین و زمان و روزگار شاکی است. او که، به تعبیر خود فیلم‌ساز نظام است و از پشتیبانی مالی و معنوی سپاه پاسداران برخوردار، فیلم‌هایش سانسور نمی‌شود و در عموم جشنواره‌های فیلم فجر جایزه می‌گیرد، دیگر از چه کسی شاکی است و به چه چیزی اعتراض دارد؟؟! چه امری مطابق با میل ایشان در این سالیان پیش نرفته؟؟ برخی دیگر از اهالی سینما که از هیچیک از امکانات حاتمی‌کیا برخوردار نیستند، چه بگویند؟؟ برخلاف سینماگری چون فرهادی که «انسان شاگرد» و خرسندی است و قدر موقعیت خود را می‌داند و به یمن و یسار نمی‌زند و از دیگران طلب کار نیست و طمانینه و آرامش و محبوبیت را در عمق جان تجربه کرده؛ حاتمی‌کیا مصداقی است از «انسان شاکی» در سینمای امروز ایران. انسان شاکی‌ای که از این امر که در میان اهالی سینما و تماشاگران چندان محبوب نیست، رنج بسیار می‌برد؛ اما به جای اینکه عیب و ایراد را در سلوک شخصی خویش سراغ گیرد و خود را بشکند، فرافکنی و آینه شکستن پیشه کرده:

آینه چون نقش تو بنمود راست / خود شکن، آینه شکستن خطاست

در روزهای اخیر، از شنیدن خبر مرگ مشکوک دکتر کاووس سیدامامی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه امام صادق عمیقاً متأثر و متأسف شدم؛ «جای آن است که خون موج زند در دل لعل». به فرض هم که بنا بر روایت رسمی مسئولان، ایشان در زندان خودکشی کرده باشد، باید پرسید چرا طی پانزده روز سیدامامی به این مرحله رسید که رفتن را بر ماندن و مرگ را بر زندگی ترجیح داد؟؟ در این مدت چه بر سر او آمده؟؟ سیامک پورزند بینوا نیز به سبب آزار و اذیت‌های فراوانی که دید، به زندگی خود خاتمه بخشید و خودکشی کرد؛ اما این امر از حجم ظلمی که بر او رفت، نمی‌کاهد:

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست

این همه زخم نهان هست و مجال آه نیست